

## اخلاق ولایی؛ فضیلت گرایی مبتنی بر معارف شیعی

سیدمحمدباقر میرصانع<sup>۱</sup>

هادی صادقی<sup>۲</sup>

اولین همایش بین المللی گام دوم انقلاب؛ الگوی نظام انقلابی تمدن ساز

International Conference on the Second Step of the Revolution

### چکیده

فقدان نظریه‌ای اخلاقی متناسب با فرهنگ و عقاید شیعه در فضای اخلاق پژوهی بسیار محسوس است. همچنین با گذشت چهل سال از انقلاب اسلامی ایران و شروع گام دوم انقلاب، نیاز به نظریه‌ای اخلاقی متناسب با نظریه سیاسی ولایت فقیه بیش از پیش احساس می‌شود. این مقاله تلاشی در معرفی نظریه‌ای مستند به سنت و معارف شیعی با نام «اخلاق ولایی» است. اخلاق ولایی نظریه‌ای در حیطه اخلاق فضیلت با رویکردی الگوگرایانه است. این نظریه، اخلاق را دارای سرپرستان و سرسپردگانی می‌داند و اخلاق، مناسباتی است که بین این دو دسته اتفاق می‌افتد. سرپرستی در سه حیطه ولایت الله، ولایت ظاهری (پیامبران، ائمه و الگوهای اخلاقی) و ولایت باطنی (عقل) است و سرسپردگان نیز در سه سطح تاریخ، جوامع و افراد انسانی هستند. سرسپردگان با توجه به دو عنصر عقلانیت و عاطفه به تبعیت از صاحبان ولایت مشغول هستند و صاحبان ولایت با نورانیت خود به تبیین و توجیه امور اخلاقی می‌پردازند. در این مقاله سعی شده است تا شاکله کلی نظریه تبیین و تا حد امکان؛ به سنت شیعی مستند گردد و در لابه‌لای مباحث، برخی خصوصیات آن به اجمال بیان شود. همچنین این نظریه می‌تواند نظریه‌ای اخلاقی متناسب با نظام مبتنی بر ولایت فقیه در ساحت سیاست باشد.

### واژگان کلیدی

اخلاق ولایی، اخلاق فضیلت، اخلاق شیعی، اخلاق و دین.



۱. مربی، گروه اخلاق نظری پژوهشکده اخلاق و روان‌شناسی، پژوهشگاه قرآن و حدیث، قم.  
۲. استاد گروه اخلاق اسلامی، دانشگاه قرآن و حدیث، قم.

## مقدمه

مقام معظم رهبری (مدظله) در بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی در دومین توصیه خود درباره آینده انقلاب به سرفصل اخلاق و معنویت اشاره کرده، می‌فرماید: «معنویت به معنی برجسته کردن ارزش‌های معنوی از قبیل: اخلاص، ایثار، توکل و ایمان در خود و در جامعه است؛ و اخلاق به معنی رعایت فضیلت‌هایی چون خیرخواهی، گذشت، کمک به نیازمند، راستگویی، شجاعت، تواضع، اعتماد به نفس و سایر خلقیات نیکو است. معنویت و اخلاق، جهت‌دهنده همه حرکت‌ها و فعالیت‌های فردی و اجتماعی و نیاز اصلی جامعه است. بودن آنها محیط زندگی را حتی با کمبودهای مادی، بهشت می‌سازد و نبودن آن حتی با برخورداری مادی، جهنم می‌آفریند.»

از ملزومات بنیادی این توصیه، این است که نظریاتی درباره اخلاق و معنویت، نسبت این دو با هم و نسبت آنها با نظام سیاسی ولایت فقیه ارائه شود. بدیهی است با نظریات اخلاقی بیگانه از فرهنگ اسلامی - ایرانی، نمی‌توان از اخلاق و معنویت اسلامی و بالتبع، از نظام سیاسی برآمده از این اخلاق و معنویت دفاع کرد.

در همین متن کوتاه اما پر نکته، امام خامنه‌ای به دو دسته از فضایل اشاره کرده‌اند: فضایل معنوی همچون اخلاص، ایثار، توکل و ایمان، و فضایل اخلاقی چون خیرخواهی، گذشت، کمک به نیازمند، راستگویی، شجاعت، تواضع و اعتماد به نفس.

هدف از طرح این مقاله، ارائه نظریه‌ای اخلاقی است که فاصله فضایل معنوی و اخلاقی را برطرف می‌کند و همه را به ولایت الله پیوند می‌زند. در حقیقت، فضایل ایمانی و اخلاقی در طول یکدیگر قرار می‌گیرند و در آخر، در تبعیت از ولایت الله خلاصه می‌شوند. در نظام کنونی ما که در رأس حکومت، نائب امام زمان و یکی از اولیای الهی قرار دارد، با توجه به این نظریه، اخلاق و معنویت فردی، اجتماعی و سیاسی در یک مسیر هماهنگ و موزون قرار می‌گیرد.

این نظریه اخلاقی را می‌توان در دسته نظریات اخلاق فضیلتی دانست. وجه مشترک این نظریات و تقریرها تأکید بر شخصیت فاعل اخلاقی و منش و انگیزه او در مقابل رفتار و کنش بیرونی است. فضیلت‌گرایی با محور دانستن فضیلت و منش فرد، بر عقل عملی، اسوه اخلاقی و زندگی سعادت‌مندانه تأکید می‌کند. اما اینکه کدام یک از این مفاهیم اصیل بوده و سایر مفاهیم از آن مشتق می‌شود و یا اینکه همه یا بخشی از اینها اصیل است، محل



اختلاف فضیلت‌گرایان است. در نظریات سنتی اخلاق فضیلت، یافتن نظریاتی با تأکید بر یک عنصر اصیل بسیار نادر و یا نایافتنی است. همچنان که فهم متعارف از اخلاق نیز به پذیرش یک عنصر اصیل و تفسیر تمام اخلاق ذیل آن، تمایلی ندارد. اما اندیشمندان امروزی خلاف این رویه را پیش گرفته‌اند. برخی چون «سعادت‌گرایان» تمام مفاهیم اخلاقی را ذیل سعادت تعریف کرده، مشتق از آن می‌دانند؛ «الگوگرایان» الزامات و ارزش‌های اخلاقی را برگرفته از سیره الگوی اخلاقی دانسته، الگو را منشأ شکل‌گیری اخلاق معرفی می‌کنند؛ و «انگیزه‌گرایان» عواطف و انگیزه‌ها را محور اخلاق فضیلت می‌پندارند.

در اینجا نمی‌خواهیم جایگاه فضیلت‌گرایی را در اندیشه قرآن بیان کنیم،<sup>۱</sup> بلکه درصدد ارائه و تبیین تقریر مخصوص قرآن و روایات از اخلاق فضیلت هستیم. این دیدگاه که «اخلاق ولایتی» نام دارد، با نظر به آیات قرآن و روایات سنت شیعی طرح شده است.

### مقصود از «ولایت»

اساسی‌ترین مفهوم موجود در فرهنگ تشیع که نسبت به بقیه مفاهیم جنبه محوری دارد و می‌تواند آنها را تحت پوشش قرار دهد، مفهوم «ولایت» است. این مفهوم در فرهنگ تشیع به همه ارکان اعتقادی و عملی آن رنگ ویژه‌ای می‌زند و از توحید تا معاد، و از نبوت تا عدل را با تفسیری خاص ارائه می‌دهد. در حوزه عمل نیز اساس کار دانسته شده است و قبولی تمام اعمال جوارحی و جوانحی منوط به وجود آن است.

«ولایت» در لغت به معنای نزدیکی و قرب دو شیء به یکدیگر است (قیومی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۶۷۲). «ولایت» به معنای «سلطنت و نصرت»، ولی «ولایت» تنها به معنای نصرت می‌آید (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۵۲۸). «ولّی» آمدن فرد دوم بدون فاصله بعد از اولی را گویند. (شرتونی، ۱۹۹۴: ماده ولی) و لاء و توالی آمدن دو چیز یا بیشتر پشت سر هم بدون اینکه غیر آنها فاصله شود (راغب، ۱۴۱۲: ۸۸۵).

جوهری می‌گوید اگر کسی متکفل کاری شود و از عهده آن برآید، ولی آن کار خواهد بود (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۵۲۸). اقرب الموارد نیز مالک امری شدن و قیام کردن به کاری را به معنای ولایت و ولایت می‌افزاید (شرتونی، ۱۹۹۴: ماده ولی). این معانی و معانی دیگری

۱. این موضوع در مقاله «اخلاق فضیلت؛ منظری قرآنی» انتشار یافته در شماره چهارم از مجله اخلاق پژوهی، مورد بحث قرار گرفته است.

چون حب و دوستی، متابعت و پیروی، عبد و مالک عبد، و سرپرستی و سرسپردگی همه ناشی از معنای پیش گفته است. در همه این معانی، قرب و پشت سر هم آمدن وجود دارد. علامه طباطبایی معنای ولایت را با توجه به آیات قرآن این گونه جمع بندی می کند: «معنای ولایت در مواردی که استعمال شده است، گونه ای از نزدیکی دو چیز به یکدیگر است که نوعی از تصرف و مالکیت تدبیر را موجب می شود» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶: ۱۲).

با توجه به تعریف بالا، ولی به معنای سرپرست نسبت به امر تحت سرپرستی خود دو خصوصیت دارد: اول، نزدیکی و قرب و دوم، حق، امکان و یا توان تصرف و تدبیر. البته این دو خصوصیت با توجه به مراتب مختلف ولایت شدت و ضعف می یابند.

ولایت به دو قسم حقیقی و اعتباری تقسیم می شود. ولایت اعتباری نیز سه قسمت دارد: ولایت تشریحی، ولایت تفسیری و ولایت اجتماعی (صادقی، ۱۳۸۲: ۳۶۲). ولایت حقیقی [یا تکوینی] عبارت است از قدرت تصرف در امور جهان و توانایی بر هم زدن نظم عادی آن با استفاده از نیروی فوق طبیعی. ولایت حقیقی جایگاه رفیعی است که انبیا و اولیای حقیقی مراتبی از آن را دارند. طبق آیات قرآن، خداوند ولی و سرپرست حقیقی و ذاتی به این معناست: فالله هو الولیّ (شوری/۹) و امور تکوینی او نیز تخلف بردار نیست: اَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (یس/۸۲).

ولایت اعتباری به این دلیل اعتباری شمرده شده است که پذیرش آن از سوی افراد تحت ولایت، به صورت اختیاری بوده است. این ولایت از سوی ولی امر به صورت جبری و با قدرت مافوق طبیعی اتفاق نمی افتد. همان طور که گفته شد، این ولایت معمولاً به سه قسم تقسیم می شود؛

۱. ولایت تشریحی که به معنای ولایت بر وضع شریعت و احکام دین است؛
۲. ولایت تفسیری به این معناست که تفسیر و توضیح ولی الهی از وحی، به دلیل اتصال او به علم الهی و آگاهی او از مقاصد خداوند، نزد افراد تحت ولایت پذیرفته شده است و حجیت تعبدی دارد.
۳. ولایت اجتماعی که به معنای سرپرستی و رهبری اجتماع است (صادقی، ۱۳۸۲:

۳۶۹-۳۶۲)<sup>۱</sup>

۱. محدوده های ولایت و عرصه های آن بسیار فراتر از مواردی است که ذکر شد. در اینجا تنها به مواردی محدود و ولایت اخلاقی که مدن نظر مقاله است، اشاره کردیم و الا بحث ولایت در هر عرصه، نیاز به پژوهشی مفصل تر و تخصصی آن عرصه دارد. با تشکر از داور محترم «همایش بین المللی گام دوم انقلاب، الگوی نظام انقلابی تمدن ساز» که این نکته را گوشزد کردند.



به نظر می‌رسد نوع دیگری از ولایت وجود دارد که می‌تواند قسم چهارم از اقسام ولایت اعتباری قرار گیرد و آن «ولایت اخلاقی» است. ولایت اخلاقی به معنای سرپرستی اخلاق در ساحت فرد، جامعه و تاریخ است. اخلاق به عنوان روشی فراگیر و تاریخی برای زندگی و دستیابی به آمال حیات، امری است که در خلال این سرپرستی ایجاد می‌شود و رشد و کمال می‌یابد.

### نظریه اخلاق ولایی

بزرگان تاریخ اخلاق، همواره مورد تحسین آحاد مردم بوده‌اند و به انسان‌ها چگونگی زیست اخلاقی را یاد داده و به آنها انگیزه زیست اخلاقی داده‌اند. زندگی سراسر زیبا و ستوده حضرت عیسی، پیامبر اسلام (ص) و سایر اسوه‌های اخلاقی فضایل اخلاقی بسیار به بشر آموخته و وجدان اخلاقی خفته بشر را بیدار ساخته‌اند.

«ولایت اخلاقی به معنای «ایجاد کردن، شناساندن، تبیین و تطبیق اخلاقی است». طبق نظریه «اخلاق ولایی» اصل و فرع اخلاق و معنویت توسط اولیای اخلاقی ایجاد و به بشر معرفی شده است. اولیای اخلاقی شارعان و هادیان اصلی اخلاق و معنویت در طول تاریخ بوده و هستند. این نظریه می‌گوید اخلاق از اولیای اخلاقی سررشته گرفته و به بشر معرفی شده است. اما اولیای اخلاقی چه کسانی هستند و محدوده تصرف آنها در اخلاق چه مقدار است؟

اولیای اخلاقی مراتب مختلفی دارند، در رأس همه، خداوند متعال قرار دارد که بر هرگونه تصرف اخلاقی در ذهن، ضمیر، وجدان و رفتار بشر قادر است. پایین‌ترین مرتبه ولایت اخلاقی مربوط به عقل انسان است. عقل مأموریت هدایت، بشر به سوی اخلاق را دارد و در مقام هدایت هم نورافشانی و روشنگری می‌کند و هم به انسان انگیزه می‌دهد و او را به سوی اخلاق سوق می‌دهد. به عبارت دیگر، عقل واجد دو شأن نظری و عملی است. در بعد نظری خوبی و بدی را می‌شناسد و به انسان می‌شناساند و در بعد عملی، او را به سوی خوبی امر می‌کند و از بدی باز می‌دارد. در این میان، اما اولیای خدا می‌توانند به اذن الهی تصرفات گسترده‌تری نسبت به عقل داشته باشند.

سرپرده‌گی اخلاقی در برخی موارد اختیاری است و در مواردی، اولیای اخلاقی تأثیر قهری در ذهنیت اخلاقی سرسپردگان می‌گذارند. متدینان و سرسپردگان به دین، به اختیار



خود بسیاری از امور سفارش شده از سوی ادیان را از اولیایشان می‌پذیرند. البته بسیاری از کلیات اخلاقی همچون عدالت، سخاوت، شجاعت، حکمت، خیرخواهی، نیکوکاری و ... اموری هستند که در نهاد انسان به واسطه عقل به عنوان امور اخلاقی شناخته شده است و انسان‌ها بالضرورة آنها را می‌پذیرند. البته ممکن است در جزئیات آن اختلاف کنند که یکی از وظایف اولیای ظاهری و اسوگان اخلاقی همین تطبیق کلیات بر جزئیات اخلاقی است. ولایت اخلاقی، تنها در جنبه مثبت اخلاقی جاری نیست، بلکه در جنبه منفی نیز وجود

دارد. قرآن کریم در اشاره به این دو جریان می‌فرماید:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»: خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی خارج می‌کند و کسانی که کفر ورزیده‌اند، ولی و سرپرستشان طاغوت است، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند. آنان اهل آتش‌اند که خود، در آن جاودان هستند» (بقره/ ۲۵۷).

البته ما در این مقاله تنها به جریان مثبت اخلاقی می‌پردازیم و تبیین و بررسی جریان ولایت ضد اخلاقی را به مجالی دیگر وامی‌گذاریم.

نظریه اخلاقی در اخلاق هنجاری، معیار اصلی و بنیادی در الزامات و ارزش‌های اخلاقی را معرفی می‌کند. وظیفه‌گرایی معیار اصلی را «تکلیف»، سودگرایی معیار را «بیشترین خیر برای بیشترین افراد» و فضیلت‌گرایی معیار را «فضایل و فضیلت‌مندی» می‌داند. طبق نظریه اخلاق ولایی، معیار اصلی و بنیادی در اخلاق، «ولیی اخلاقی» است. ولی اخلاقی شامل خداوند متعال، اولیای ظاهری (شامل معصومان و اولیای غیر معصوم) و عقل (ولی باطنی) می‌شود.

### ولایت باطنی (عقل)

در این بخش، ابتدا به دیدگاه خود درباره حقیقت عقل، بعد از آن سرپرستی عقل و لوازم آن و سپس به تبیین سرسپردگی و نتایج آن خواهیم پرداخت. همان‌طور که بیان شد، غیر از ذات خداوند همه صاحبان ولایت در ولایت اخلاقی، در کنار سرپرستی اخلاقی، سرسپردگی نیز دارند. عقل از یک‌سو، سرپرست دیگر اجزا و قوای بدن است و از سوی دیگر، خود سرسپرده مراتب بالاتر ولایت و سرپرستی است.



عقل یک حقیقت نورانی در وجود آدمی است. طبق روایات شیعه، عقل زینت و نوری برای انسان‌هاست (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۹). همه مراتب ولایت اخلاقی در جنبه مثبت آن نورانی هستند، که مستندات آن را ارائه خواهیم داد.

نور هم خود روشن است و هم روشن‌گر اموری نیز که با عقل در ارتباط هستند و موطن‌شان آنجاست، نورانی هستند، مانند علم.<sup>۱</sup> به بیان دیگر، عقل ادراکاتی در درون خویش دارد و می‌تواند بر این ادراکات بیفزاید و همچنین سایر چیزها را روشن، موجه و مستدل سازد.

این انوار، ادراکات و علوم عقلی دو دسته هستند: دسته‌ای واقعیات را روشن می‌سازند (عقل نظری) و دسته‌ای دیگر کردار نیک از بد را بیان می‌کنند (عقل عملی). طبق آیه هشتم از سوره شمس، خداوند پرهیزگاری و پلیدی را در نهاد انسان‌ها قرار داده است.<sup>۲</sup>

عقل وسیله درک تمام خیرات است، خداوند به وسیله آن عبادت و بهشت به واسطه آن کسب می‌شود.<sup>۳</sup> کارکرد اصلی و عام عقل (عقل عملی) پذیرش و سرسپردگی به حق<sup>۴</sup> است و حق عبارت است از: «موجود» به لحاظ هستی‌شناختی، «صادق» به لحاظ معرفت‌شناسی و «بایسته و سزاوار عمل» به لحاظ عملی.

طبق روایت اول کتاب اصول کافی، عقل تابع محض اوامر و نواهی الهی است و امر و نهی الهی را ملاک ثواب و عقاب قرار داده است. امام باقر (ع) می‌فرماید: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيْمَنْ أَحَبُّ أَمَا إِنِّي إِتَاكَ أَمْرٌ وَ إِتَاكَ نَهْيٌ وَ إِتَاكَ أَعَاقِبُ وَ إِتَاكَ أُثْبُتُ.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۰)<sup>۵</sup>

این سرسپردگی به درجه‌ای است که خداوند ائمه معصومین (علیهم‌السلام) و عقل را در حجیت یکسان و هم‌وزن یکدیگر قرار داده است. امام کاظم علیه‌السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْإِنْبِيَاءُ وَ الْإِمَّةُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ: خداوند را بر مردم دو حجّت است: حجّتی آشکار و حجّتی درونی. «حجّت آشکار»، رسولان و پیامبران و امامان‌اند، و «حجّت باطنی» خردهاست» (کلینی: ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۶).

۱. کان تأیید عقله من النور (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۵) العلم نور یقذف الله فی قلب من یشاء ...

۲. (فَالْهَمَّهَا فَجُورُهَا وَ تَقْوَاهَا) سپس پلیدکاری و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام کرد (الشمس: ۸)

۳. «قُلْتُ لَهُ: مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: مَا عَبَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۱)

۴. در ادامه مباحث به رابطه خداوند و حق خواهیم پرداخت.

۵. چون خدا عقل را آفرید به او فرمود پیش بیا، پیش آمد فرمود برگرد، برگشت فرمود بعزت و جلالم مخلوقی بهتر از تو نیافریدم، امر و نهی و پاداش و کیفرم متوجه تو است. (مصطفوی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۰)

سرسپردگی به حق از جنبه‌های عملی عقل به شمار می‌آید. در نتیجه، جنبه عملی عقل غرض اصلی از وجود آن و مقدم و برتر از جنبه نظری آن است. جنبه نظری کارکردی مقدماتی نسبت به جنبه عملی آن دارد. شناخت هستی و معرفت به آن، مقدمه جنبه عملی عقل است. روایات نیز مؤید همین معنا هستند. در روایت جنود عقل و جهل، معرفت و علم از جنود و ابزارهای عقل دانسته شده است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۱). در روایت دیگری از امام صادق (ع) آمده است:

«عاقل به واسطه عقلش ... می‌فهمد که خدا حق و پروردگار اوست و می‌فهمد که خالق او اموری را می‌پسندد و امور دیگر را نمی‌پسندد و اوامر و نواهی دارد و همچنین می‌فهمد که عقل به تنهایی همه اینها را نمی‌یابد و رسیدن به این مطالب جز با طلب علم ممکن نیست و اگر علم آن را نیابد، عقل فایده‌ای نخواهد داشت. پس واجب است بر عاقل که علم و ادب کسب کند ...» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۹).

این روایت به روشنی علم را مقدمه عمل به دستورات الهی که حقیقت آن پذیرش ولایت الهی است، قرار داده است. در روایت دیگر کامل‌ترین مردم از جهت عقلی، خوش‌خلق‌ترین آنها بیان شده است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۳). حسن خلق مربوط به جنبه عملی عقل است. اگر کارکرد اصلی عقل مربوط به جنبه نظری آن بود، علم و دانش باید ملاک کمال عقل معرفی می‌شد؛ این، برخلاف نگاه فلسفی است که کارکرد اصلی عقل را کسب دانش دانسته و جامع علوم شدن به عنوان کمال عقل بیان شده است.

در نگاه دینی، عقل با جنبه نظری خود حق را می‌یابد و به واسطه جنبه عملی، به دنبال تحقق آن در ساحات مختلف وجودش می‌رود. روایت زیر با توجه دادن به تمایز انسان از سایر حیوانات، به بحث سرپرستی عقل در وجود آدمی پرداخته است:

امام علی (علیه‌السلام) فرمودند: خداوند عزّ و جلّ در فرشتگان عقل را بدون شهوت و در حیوانات شهوت را بدون عقل و در فرزندان آدم هر دو را قرار داد، حال کسی که عقلش بر شهوتش غالب شود، به یقین از فرشتگان بهتر بوده، آن که شهوتش بر عقلش غالب شود، حتماً از چهارپایان بدتر است (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴).

تمایز انسان از موجودات دیگر، در داشتن عقل و شهوت در کنار یکدیگر است. وجود عقل و شهوت با هم امکان زیست اخلاقی را فراهم می‌کند. اما زیست اخلاقی انسان در جهت سعادت،





وقتی تحقق می‌یابد که عقل بر شهوت غلبه پیدا کند. غلبه بر شهوت به معنای از بین بردن آن نیست، بلکه به معنای تنظیم و هدایت آن تحت فرمان عقل است.

عقل همان‌طور که آغازگر زیست اخلاقی است، در تمام مسیر تا رسیدن به نهایت آن روشن‌گر و تعیین‌کننده است. پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: «تمام خیر تنها به وسیله عقل به دست می‌آید»<sup>۱</sup> (حرانی، ۱۴۰۴: ۵۴). طبق این روایت، عقل یکی از لوازم اصلی برای کسب تمام خیرات و در رأس آنها سعادت است.

عبادات که بخشی از اخلاق بندگی به شمار می‌آیند، نیز مستثنی از مشروط بودن به عقل نیست. امام صادق (علیه‌السلام) در واکنش به راوی که از عبادت، دین و فضل کسی تعریف می‌کرد، پرسیدند: «عقل او چگونه است؟» راوی در جواب گفت: نمی‌دانم! و امام ادامه دادند: «ثواب و سعادت اخروی به میزان عقل بستگی دارد!» (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱: ۱۲).<sup>۲</sup> به تعبیر دیگر عبادات ظاهری، دین‌داری و فضل هر انسان به میزانی ارزشمند است که تحت امر عقل و به مقدار آن باشد. در واقع، عبادتی حقیقی است که تحت فرمان عقل اتفاق بیفتد؛ موارد دیگر صورت عبادت دارند و نه حقیقت آن را!

از سوی دیگر، پذیرش ولایت عقل و تبعیت از آن، پذیرش ولایت خداوند است؛ زیرا آنچه از معارف که در عقل به ودیعه نهاده شده، الهام‌شده از جانب خداوند است. در واقع، عقل خود مطیع‌ترین مخلوق خداوند است و تبعیت از او، تبعیت از خداست. در روایت امام باقر (ع) نیز همین معنا گذشت (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱: ۱۰).

اگر بپذیریم که عقل مطیع محض خداوند است، پس حجیت نیز پیدا می‌کند. راهنمایی عقل بهترین و پذیرفته‌ترین دلیل و یا عذر برای عمل و یا اعتقاد به امری است. امام صادق (علیه‌السلام) در روایت به این شأن از عقل اشاره می‌کند: «حُجَّهَ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيِّ وَالْحُجَّهُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱: ۲۵).<sup>۳</sup> همچنین در روایت دیگر از امام صادق (ع) عقل میزانی است که صدق یا کذب انتساب یک کلام به خدا را نشان می‌دهد (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱: ۲۵).<sup>۴</sup>

۱. إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرَ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ. برخی در ترجمه آن گفته‌اند «تمام خیر تنها به وسیله عقل درک می‌شود.» و چنین برداشت کرده‌اند که مقصود دانستن خیرات است. در حالی که کلمه «یدرک» در زبان عربی به معنای رسیدن (فراهدی، ۱۴۰۹، ج: ۵: ۲۲۷) و به دست آوردن است و در اینجا به روشنی به معنای به دست آوردن است، نه معنای فهمیدن.

۲. إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ. روایات دیگری با همین مضمون نیز وجود دارد. رک: کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱: باب عقل روایات ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۲۶ و ۲۹.

۳. حجت خداوند بر بندگان پیامبر است و حجت میان بندگانش و خداوند، عقل است. الْعَقْلُ يُعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَى اللَّهِ فَيَصَدِّقُهُ وَالْكَاذِبَ عَلَى اللَّهِ فَيَكْفُرُهُ.

## الف) محبت عقلانی

در معنای ولایت بیان شد نوعی اتصال، قرب و در پی هم آمدن در ولایت وجود دارد. آنچه سرپرستی و سرسپردگی خشک و بدون روح را تبدیل به ولایت می‌کند، وجود عنصر محبت میان دو طرف ولایت است. این در همه اقسام ولایت وجود دارد.

ولایت اخلاقی که در مؤمنان شکل می‌گیرد، مبتنی بر عنصر محبت است؛ «الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...»: کسانی که ایمان آوردند به خداوند شدیدترین محبت را دارند. (بقره/۱۶۵). محور، اساس و نقطه ثقل این محبت نیز محبت به خداوند است. این محبت هرچند در اساس برای خداوند است، ولی به تبعیت، با محبت به اولیای خدا آزموده می‌شود و هرکسی نمی‌تواند مدعی محبت خداوند بدون محبت و تبعیت از اولیای ظاهری باشد. لذا خداوند در قرآن می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»: بگو اگر به راستی خداوند را دوست دارید؛ پس مرا تبعیت کنید تا خداوند شما را دوست داشته باشد. (آل عمران/۳۱). مؤمنان با تبعیت خود از پیامبر (ص) که باطن آن تبعیت از خداوند است، محبت خداوند را جلب می‌کنند و در حقیقت، بدین‌گونه ولایت جریان می‌یابد. این جریان آن قدر ادامه پیدا می‌کند که هر دو سوی ولایت از همدیگر راضی می‌شوند و هیچ چیزی جز رضایت و محبت نسبت به هم ندارند «ارْجَعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (فجر/۲۸)

ائمه و اولیای اخلاقی محبت تام نسبت به خداوند دارند<sup>۱</sup> و همان‌طور که تبعیت از آنها تبعیت از خداوند است، محبت به آنها نیز محبت به خداوند است. اولیای الهی به دلیل زیبایی‌های اخلاقی که در وجود خود دارند، مردم را به خود جذب می‌کنند. انسان با توجه به حس زیبایی‌شناسی که دارد، زیبایی‌های اخلاقی را درک می‌کند و به آنها گرایش دارد. البته درک زیبایی اخلاقی در اسوه و الگو دلیل حسن و قبح اخلاقی نیست، بلکه حس زیبایی‌شناسی انسان در کنار عقل، توان احساس امور اخلاقی را پیدا می‌کند و وحی الهی و الگوهای ربّانی به این فهم توسعه می‌بخشند.

درباره رشد عقل بیان شد که عمل و تکرار آن موجب رشد عقل و معلومات آن می‌شود. در محبت نیز عمل طبق محبت موجب تأکید و تشدید آن می‌شود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم/۹۶). باور عقلی به همراه محبت موجبات عمل را

۱. «التامین فی محبه الله» (زیارت جامعه کبیره)

فراهم می‌کند و تکرار و تثبیت عمل به انس با محبوب می‌انجامد. اگر باور و محبتی با عمل مناسب همراه نشود، کم‌کم رنگ می‌بازد، ضعیف می‌شود و رو به زوال می‌رود. برخلاف نظریاتی که یا بر عقلانی بودن اخلاق تأکید دارند و عاطفه را سرکوب می‌کنند و یا بر عاطفی بودن اخلاق تأکید کرده، عقل را ابزاری در دست عواطف می‌دانند، در این نظریه، عقل و عاطفه دوشادوش هم در اخلاق نقش دارند. عقل بار معرفتی و شناختی به همراه هدایت به حق و امر و نهی در مسیر حق را برعهده دارد. عاطفه بار انگیزشی را به دوش می‌کشد و همچون موتور محرک عمل می‌کند و در عین حال، در این تحریک نیازمند مغز هدایت‌گری است که او را از خطا بازدارد و به صواب برساند. گاه اسوه‌های اخلاقی را از راه محبتی که به آنها پیدا می‌کنیم می‌شناسیم، اما این شناسایی زمانی معتبر می‌شود که به تأیید چارچوب‌های عقلانی برسد.

در پذیرش حق توسط عقل، اگر عواطف با آن همراهی نکند؛ یا نشانگر مشکلی در کار عقل است یا نشان‌دهنده ضعفی در وجود آدمی. کمال اخلاقی زمانی حاصل می‌شود که عقل و عاطفه یک حرف را بزنند و هم دل و یار هم شوند. در حقیقت، ما در اخلاق ولایی «محبت عقلانی» داریم.

منظور از محبت عقلانی محبتی است که پشتوانه آن، باورها و هدایت عقلی است. این محبت برخاسته از شهوت کورکورانه نیست، بلکه فرد با شناخت خداوند و اولیای اخلاقی، آنها را افرادی لایق عشق ورزیدن می‌بیند و ناخودآگاه به سمت آنان تمایل پیدا می‌کند. محبت هرچند خود اختیاری نیست، ولی می‌تواند مقدمات اختیاری داشته باشد. آدمی ناخودآگاه به زیبایی علاقه دارد، اما اینکه حقیقت زیبایی و زیبایی حقیقی چیست، نیازمند تفکر و تعقل است. ترکیب باور، محبت و عمل مناسب با آن، اولین فضیلت اخلاق ولایی را شکل می‌دهد که «ایمان» نام دارد.

### ب) راه‌های رشد عقل

هرچند عقل مطیع محض خداوند است، اما مسلمات و یقینات آن محدود است. البته امکان رشد و تعالی برای عقل وجود دارد. اولین راه رشد عقل، عمل به دستورات الهی است. امام باقر (ع) می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ عِلْمَهُ اللَّهُ مَا لَا يَعْلَمُ»: هرکس به آنچه می‌داند عمل



کند، خداوند آنچه نمی‌داند را به او می‌آموزد» (دیلمی، ۱۴۰۸: ۳۰۱)،<sup>۱</sup> (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵: ۱۸۹). به همین طریق، عمل به معارفی که کسب شده، باعث دریافت معارف دیگری خواهد شد؛ مانند اینکه فردی با چراغی در دست شروع به پیمودن مسیری تاریک می‌کند. هر قدر که پیش می‌رود، چراغ نواحی جدیدی را روشن می‌سازد و از این بالاتر اینکه خود چراغ نیز قوی‌تر می‌شود.

آیات قرآنی نیز مؤید رشد آگاهی عقل با عمل به دانسته‌های آن است؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَقْوَا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد» (الأنفال/ ۲۹). فرقان (نیروی تشخیص حق از باطل) با تقوا در فرد ایجاد می‌شود و رشد می‌یابد. البته این نیرو در فطرت و عقل انسان وجود دارد و با تقوا تقویت می‌شود، توسعه پیدا می‌کند و این قدرت را می‌یابد که میان اعمال بیشتر و دقیق‌تر تفاوت گذارد.

خداوند در آیه دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر (ص) او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به [برکت] آن، راه بسپارید (الحديد/ ۲۸). حاصل تقوا نور و علم است که به انسان خیر و شر را نشان داده، او را در سیر به سوی سعادت کمک می‌کند.

راه دیگر رشد عقل تمسک به اولیای الهی است. تأسی و تولی به ولی آشکار، به تقویت و رشد ولی پنهان می‌انجامد. طبق روایات، عقل برای رشد و بالندگی نیاز به انبیا و رسل دارد. حضرت علی (علیه السلام) به همین رسالت انبیا اشاره کرده است: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَآءَهُ لِيُتَبَيَّنَ لَهُمْ دَفَائِنَ الْقَوْلِ...»: فرستادگان خود را در میان مردمان برانگیخت، و پیامبران خود را پیاپی در میان اقوام مبعوث کرد، تا ... آنچه در عقل انسان‌ها پوشیده مانده است (شناخت‌ها و دریافت‌های فطری و وجدانی) همه را بیرون آورند و آشکار سازند...» (سیدرضی، ۱۴۱۴: ۴۳).<sup>۲</sup>

ابزار شناخت ولی و اسوه اخلاقی همان ولی باطنی [عقل] است. اگر مانند عاطفه‌گرایان، تنها عاطفه و میل را ملاک شناخت الگو و اسوه اخلاقی قرار دهیم، یا از نسبیت اخلاقی سر

۱. کلینی، محمدبن یعقوب، أصول الكافي / ترجمه مصطفوی، چاپ اول، تهران: ۱۳۶۹.  
 ۲. حکیمی، محمدرضا؛ محمد حکیمی، و علی حکیمی، الحیاه، ترجمه احمد آرام، چاپ اول، تهران: ۱۳۸۰. ص ۲۳۹.



درمی‌آوریم و یا به خطا در شناخت الگوی اخلاقی دچار می‌شویم. اما اگر تبعیت و ولایت در ابتدا از عقل شروع شود و با توجه به چارچوب‌های تنظیم‌شده توسط عقل ادامه یابد، هم از دامن نسبیت اخلاقی رهیده و هم امکان خطا را تا حد امکان پایین آورده‌ایم. عقل هم اسوه اخلاقی را به فرد می‌شناساند و هم رفتار اسوه را در حد توانایی خود ارزیابی می‌کند. عقل اجازه نمی‌دهد که هرکسی را اسوه و الگوی خود قرار دهیم و هر رفتاری را از او بپذیریم. دلیل شناسایی ولی اخلاقی ظاهری توسط عقل نیز سنخیت آنها با هم است. ولی و اسوه اخلاقی در حقیقت، عقل مجسم و صاحب عقل کامل‌تر است. روایات زیادی دال بر این امر هستند.

در روایتی از امام موسی کاظم (ع) که پیش‌تر نقل شد (کلینی ج ۱، ۱۴۰۷، ۱۶)، عقل به عنوان حجت پنهان، و ائمه به عنوان حجت آشکار، دو حجت خداوند برای مردم معرفی می‌شوند. در روایت دیگر پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «لَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ». (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۳). خدا پیغمبر و رسولی را مبعوث نسازد مگر اینکه عقل (او) را تکمیل می‌کند و عقل او برتر از عقول تمام امتش می‌شود. در این روایت علت انتخاب یک فرد برای جایگاه نبوت و رسالت، برتری عقل او از همه امت بیان شده است.

در روایتی در کتاب عیون راوی از امام رضا (ع) می‌پرسد: به چه چیز از نیت قلبی مردم آگاهی پیدا می‌کنید؟ امام رضا (ع) فرمود: مگر به تو این خبر نرسیده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «از فراست مؤمن بپرهیزید، زیرا او با نور خداداد نظر می‌کند؟» مرد گفت: شنیده‌ام! در ادامه امام رضا (ع) می‌فرماید: «وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَهُ فِرَاسَةٌ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَلَى قَدَرِ إِيمَانِهِ وَ مَبْلَغِ اسْتِبْصَارِهِ وَ عِلْمِهِ وَ قَدْ جَمَعَ اللَّهُ لِلْأَيِّمَةِ مِنَّا مَا فَرَّقَهُ فِي جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ...» (ابن بابویه، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۰۰): مؤمنی نیست مگر اینکه او را فراستی است که با نور خدایی باطنش به مقدار ایمان و اندازه بینش و هوشیاری و دانش خود به جهان می‌نگرد، و خداوند به اندازه تفرسی که در همه مؤمنین پراکنده است، در ما امامان جمع کرده است (ابن بابویه، ۱۳۷۲، ج ۲: ۴۷۹-۴۸۰).<sup>۱</sup> پیشتر بیان شد که علم و ایمان همه از مسیر عقل تحقق می‌یابند و علم و ایمان بیشتر به معنای عقل بیشتر است. بصیرت نیز نوعی خاص از علم است که به بطن وقایع و قسمت پوشیده آنان تعلق می‌گیرد.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، ترجمه عیون اخبار الرضا علیه السلام - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۲ ش.

تا اینجا جایگاه ولی اخلاقی باطنی (عقل) در نسبت با خداوند، سعادت و ولی اخلاقی ظاهری و نحوه رشد آن بیان شد. در ادامه، به تبیین ولایت اخلاقی ظاهری و اسوه بودن اخلاقی خواهیم پرداخت.

## ۲. ولایت اسوه‌های اخلاقی

ولایت اخلاقی ظاهری نوعی اسوگی اخلاقی است که ضمن برانگیزاننده بودن برای فاعل اخلاقی، رشد‌دهنده، قانون‌گذار، معیار و راهنمای اخلاق نیز هست. از مصادیق بارز ولایت ظاهری اخلاقی پیامبران و ائمه صلوات‌الله‌علیهم هستند.

همان‌طور که عقل نور الهی در وجود آدمی است، پیامبران و ائمه نیز نور الهی در آسمان و زمین و اجتماعات بشری هستند. کتاب الکافی باب ۱۳ از کتاب حجت حدود شش روایت در تأیید همین معنا آورده است. از جمله این روایت که در تفسیر آیه «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»: پس به خدا و رسولش و نوری که نازل کردیم، ایمان بیاورید» (تغابن/ ۸) آمده است: «مراد از نور، ائمه از خاندان پیامبر (ص) تا روز قیامت هستند و قسم به خداوند، آنها نور خدا هستند که نازل شده‌اند و به خدا قسم، آنها نور خدا در آسمان‌ها و زمین هستند» (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱، ۱۹۳).

آیات و روایات ذیل مؤید راهنما، معیار و ملاک بودن پیامبر (ص) و ائمه در اخلاق هستند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»: قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست، برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند» (احزاب/ ۲۱).

شبهه این توصیه در آیات دیگری درباره حضرت ابراهیم (ع) و همراهان او نیز آمده است: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ...»: قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند، سرمشقی نیکوست...» (ممتحنه/ ۴).

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ...»: قطعاً برای شما در [پیروی از] آنان سرمشقی نیکوست [یعنی] برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید می‌بندد...» (ممتحنه/ ۶).



آیه سوره احزاب به ضمیمه آیات سوره ممتحنه نشان می‌دهد که این جایگاه اسوه بودن اختصاص به پیامبر اسلام (ص) و یا سایر پیامبران ندارد، بلکه هرکسی که به میزان خاصی از نورانیت باطنی و پیروی از ولایت الهی دست یابد، سزاوار مقام اسوگی و ولایت است. همچنان که همراهان حضرت ابراهیم نیز چنین مقامی را کسب کرده‌اند.

امام علی (ع) می‌فرماید: «فَتَأْسُ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأْسَى وَعَزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَى وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسِي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ»: پس به پیامبر پاکیزه و پاک (ص) خود اقتدا کن، که در - رفتار - او خصلتی است آن را که زدودن اندوه خواهد، و مایه شکیبایی است برای کسی که شکیبایی طلبد، و محبوب‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که رفتار پیامبر (ص) را سرمشق خود کند، و به دنبال او رود» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰).

تبعیت از پیامبر (ص) در رفتار و اخلاق از مصادیق بارز تأسی و اقتدا به ایشان است. گفتنی است اسوگی و الگو بودن در اموری فراتر از احکام شرعی است. بیان الگو بودن پیامبر (ص) به صورت مطلق نشانگر این مطلب است که ایشان در اخلاقیات و حتی زندگی عادی نیز الگو و اسوه ماست.

برخی روایات دیگر با اشاره به «معیت ائمه و حق»، آنها را طریق شناخت حق و حق را طریق شناخت آنها معرفی می‌کنند: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، يَدْوَرُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»: علی با حق است و حق با علی است و به هر سوی او بگردد، حق نیز با او بگردد» (الفصول المختاره: ۱۳۵). نیز از رسول خدا (ص) نقل است که فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ فَازَ وَ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ ضَلَّ وَ غَوَى»: علی با حق است و حق با علی است و او امام و خلیفه پس از من است؛ کسی که به او تمسک کند، نجات یافته است و کسی که نافرمانی‌اش کند، گمراه و سرگردان است» (کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر: ۲۱).

حق در این دو روایت، اعم از حق در حوزه اخلاق و غیر آن است. نکته دیگر اینکه «معیت با حق» اختصاصی به امام علی (علیه السلام) نداشته، شامل سایر ائمه و خود پیامبر اسلام (ص) و حضرت زهرا (س) نیز می‌شود. اما معیت با حق به سایر اسوه‌های اخلاقی که در مراتب پایین‌تر از چهارده معصوم هستند اطلاق نمی‌شود؛ علت آن



نیز عصمت از خطا و اشتباه در این چهارده نفر است که در سایر الگوهای اخلاقی دلیلی بر چنین عصمتی نداریم.

در آیات و روایات اول، مقام «اسوگی» برای این ذوات مطهره و در این دو روایت آخر، مقام «معیت با حق» ثابت شد. از این دو دسته آیات و روایات هر چند استشمام این می‌شد که پیامبران و امامان معیار و ملاک اخلاق هستند، اما صریح در این امر نبود و این احتمال وجود داشت که اینها تنها راهنما و کاشف حق باشند. لذا روایاتی دیگر دال بر اصل و میزان بودن ائمه در مقیاس با خوبی هستند. امام صادق(ص) در روایت زیر ائمه را اصل و ریشه همه خیرات دانسته، افعال و قوانین اخلاقی را فرع و شاخه ولایت معرفی می‌کنند. ایشان می‌فرمایند:

«ما ریشه هرگونه خیر و خوبی هستیم و همه نیکی‌ها از شاخه‌های ماست، و از جمله نیکی‌ها است یکتاپرستی و نماز و روزه و فروخوردن خشم و چشم‌پوشی از تبه‌کار و مهربانی به کم‌توشه و دلجویی از همسایه و اعتراف به فضیلت اهل فضل؛ و دشمنان ما ریشه هر شر و تباهی هستند و از شاخه آنها است زشتی و هرزگی. از آنها است دروغ و بخل و سخن‌چینی و بریدن از خویشاوندان و رباخواری و به ناحق خوردن مال یتیم و تجاوز به حقوقی که خداوند تعیین کرده و ارتکاب کارهای پنهان و پیدای پلید و زنا و دزدی و کارهای زشتی مانند اینها؛ و لذا دروغ می‌گوید هر که گمان می‌کند که با ماست، لیکن به شاخه‌های دیگری جز ما چنگ می‌افکند»<sup>۱</sup> (کلینی، ۱۳۸۱: ۲۸۶).

در تعدادی دیگر از روایات، اولیای ظاهری موازین قیامت معرفی شده‌اند که میزان قیامت، در واقع، معیار سنجش اعمال انسان نیز هست و معیار سنجش هر چیزی از سنخ خودش است؛ پس هنگامی که گفته می‌شود کسی معیار سنجش دیگران است، در واقع، به اولیای اخلاقی اشاره دارد که هر چه کند، به لحاظ اخلاقی خوب است. «امام صادق (ع) در توضیح گفته خداوند (در قرآن) که فرمود: «و روز رستاخیز ترازوهای دادگری را می‌نهمیم»، فرمود: ترازوها انبیا و اوصیا هستند» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۴۱۹).<sup>۲</sup>

فیض کاشانی در توضیح این‌گونه روایات می‌فرماید: «میزان هر چیزی معیاری است که اندازه آن چیز با آن فهمیده می‌شود. پس میزان روز قیامت برای مردم آن چیزی است که به وسیله

۱. اَبی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: نَحْنُ أَوْلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بِرٍّ فَمِنْ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصَّيَامُ وَ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَ الْغَفْوُ عَنِ الْمَسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ الْجَارِ وَ الْإِفْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَ عِدْوُنَا أَضَلُّ كُلِّ بَيْتٍ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ فَمِنْهُمْ الْكُذْبُ وَ الْبُخْلُ وَ التَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعْدِي الْخُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَ رُكُوبِ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنُ \* وَ الزَّانَا وَ السَّرْقَةُ وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ فَكَذَبٌ مِنْ رِزْمِ أَنْتُمْ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸: ۲۴۲)

۲. اَبی عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقَسِطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ الْمَوَازِينُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ.





آن قدر و قیمت هر کس برحسب عقاید و اخلاق و کارهایش سنجیده می‌شود تا اینکه هر کس جزای آنچه کسب کرده است، بگیرد. این میزان، چیزی جز انبیا و اوصیا نیست؛ زیرا ارزش مردم و اندازه خوبی‌ها و بدی‌هایشان براساس آنها و برحسب میزان پیروی از آنها یا ترک پیروی، و مقدار نزدیکی و دوری به روش آنها شناخته می‌شود. براین پایه، میزان هر امتی پیامبر(ص) آن امت و وصی او و شریعتی است که آورده است... با این توضیح، معنای میزان در حق آنها تحقق می‌یابد و هیچ احتیاجی به تقدیر مضاف وجود ندارد» (فیض، ۱۴۱۲، ج ۳: ۸۹۱).

عده‌ای موازین و ترازوی وارد شده در این روایات را مجازی دانسته، مدعی شده‌اند که انبیا و اوصیا صاحبان ترازو در روز قیامت هستند و این را معجاز از گونه حذف مضاف دانسته‌اند. فیض در جواب، انبیا و اوصیا را میزان و معیار سنجش اعمال افراد می‌داند. میزان در امور مادی یک دستگاه است که وزن شیء را می‌سنجد، ولی در حقیقت میزان هر چیزی به حسب خود است. میزان در امور معنوی و یا همچون اعمال آدمی، انسان معصوم و تام و تمام است که فرد خود را باید با او بسنجد، همراه و ملازم و تابع آن فرد بودن عین اخلاق صحیح و درست است و جلو یا عقب افتادن از او رذیلت است. امام سجاده(ع) می‌فرماید: «الْمُتَّقَدُّمُ لَهُمْ مَارِقٌ، وَ الْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ، وَ اللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»: پیشی‌گیرندگان بر آنان، از دین بیرون رفته‌اند و بازماندگان از آنان، نابود شده‌اند و همگامان با آنان، به مقصود رسیده‌اند» (مصباح المتهجد، ۱۴۱۱: ۳۶۱).

دسته دیگری از روایات، اولیای الهی را صراط مستقیم و مسیر وصول به سعادت معرفی می‌کنند. از جمله این روایت که مفضل بن عمر می‌گوید از امام صادق(ع) درباره صراط پرسیدم. پس ایشان فرمودند: «هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَهُ مِنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ آفَتَدَى بِهِدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ»: راه معرفت خداست. دو صراط وجود دارد: یکی، صراطی در دنیا و دیگری، صراطی در آخرت. اما صراط دنیا، امام واجب اطاعت است. کسی که او را بشناسد و از راهنمایی و هدایت او پیروی کند، از صراطی که در آخرت پل گذر از روی جهنم است عبور می‌کند و کسی که او را در دنیا نشناسد، گام‌هایش بر صراطی که در آخرت هست می‌لغزد و به آتش دوزخ سرنگون می‌شود.» (معانی الأخبار، ۱۳۶۱: ۳۲).



در روایتی دیگر امام صادق (ع) می‌فرماید: «الصَّراطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ (ع): راه راست امیرالمؤمنین علی (ع) است» (معانی الأخبار، ۱۳۶۱: ۳۲).

روایات دال بر صراط بودن اولیای الهی، با روایات میزان بودن آنها همخوانی دارد. اگر کسی میزان در روز قیامت باشد، راه و روش او در دنیا همان مسیری است که افراد دیگر باید بپیمایند تا به سعادت اخروی برسند. در حقیقت، صراط بودن اولیا بیان دیگری درباره میزان بودن آنهاست و برگشت هر دو به یک امر است و آن ملاک و معیار بودن اولیای الهی در اعمال و رفتار است.

در نتیجه، طبق چهار دسته آیات و روایات، اولیای ظاهری «اسوه، در معیت با حق، میزان روز قیامت و صراط مستقیم» هستند.

ولایت اخلاقی قابلیت امتداد تا انسان‌های غیر معصوم، اما به لحاظ اخلاقی برجسته و نخبه را دارد، اما هرچه مرتبه ولّیّ نزول می‌یابد، برخی شئون آن به تناسب درجه کم شده، یا منتفی می‌شود. برای مثال، اسوه اخلاقی غیر معصوم می‌تواند انگیزاننده و راهنمای اخلاقی باشد، اما معیار، قانون‌گذار، ملازم با حق، صراط، میزان بودن و دیگر مناصب ولّیّ اخلاقی متناسب با مرتبه معصومین را ندارند. همچنین طبق اعتقادات شیعه معصومین ولایت تکوینی و تشریحی عام را نیز دارند، اما مراتب دیگر عموماً صاحب ولایت تکوینی و تشریحی عام نیستند.

میزان عقل، مراتب طولی ولایت را بین اولیای الهی مشخص می‌کند. هریک از اولیای الهی که میزان بیشتری از عقل را دارد، بر دیگر اولیای ولایت و سرپرستی می‌یابد. پیامبر اسلام (ص) خود ولّیّ خدا به معنای سرسپرده او است و در همان حال، ولّیّ مؤمنین به معنای سرپرست آنان است. حضرت علی (علیه السلام) خود را بنده و سرسپرده پیامبر (ص) معرفی می‌کند. «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ ص» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۹۰). من فقط و فقط بنده‌ای از بندگان محمد (صلوات الله علیه و آله) هستم. چنان که وی سرسپرده خداوند نیز هست و ولّیّ و سرپرست مؤمنین است. سلمان سرسپرده امام علی (ع) و پیامبر (ص) و خداوند است، و خود اسوه و الگو و سرپرست بخشی از مؤمنان است و این داستان ادامه دارد تا به جایی که فرد تنها سرسپرده است و سرپرستی به عهده ندارد.

طبق این دیدگاه، روایت‌های زندگی اولیای اخلاقی، به چند دلیل اهمیت بسیاری پیدا

می‌کند:



اول: در مواردی، اخلاق یعنی آنچه الگو و اسوه انجام می‌دهد و ما منبع دیگری برای شناخت کار اخلاقی از غیر آن نداریم. فرض کنید بین دو کار مردد شده‌اید؛ موقعیتی را فرض کنید که بخواهید زمام حکومت را به بهترین فرد بدهید. اما برای این کار باید دروغ بگویید و اگر دروغ نگویید حکومت برای مدت نامعلومی دست نا اهلان می‌افتد! هرکس در مقابل این تردید ممکن است پاسخی دهد، ولی در نظریه اخلاق ولایی می‌توان با مراجعه به یک اسوه اصیل و حقیقی پاسخ آن را یافت. حضرت علی (علیه السلام) دروغ نگفتن را بر حکومت ترجیح داد و حاضر نشد حکومت با دروغ را انتخاب کند؛ زیرا حقی که با ناحق به دست آید، نه دوام دارد و نه به مقصد می‌رسد. بدآموزی تاریخی آن کار نیز قابل چشم‌پوشی نیست. حکومت وسیله مهمی برای احقاق حق است، اما اگر خودش به طریق ناصوابی به دست آید، در مسیر ضد خودش به کار گرفته می‌شود. آنچه از استدلال بر صحت کار امیرالمؤمنین اقامه می‌شود، همه در پرتو سیره عملی است که ایشان به عنوان سرپرست به سرسپردگان خویش القا کرده و در واقع، دفینه‌های عقول آنان را استخراج کرده است.

دوم: نظریه اخلاق ولایی مبتنی بر فرهنگ شیعی است. در اعتقادات شیعه فقط چهارده نفر (پیامبر اسلام (ص)، حضرت زهرا دختر ایشان و دوازده امام) عصمت تام و تمام دارند. هر آن فعلی که از ایشان صادر شود، بهترین فعلی است که امکان دارد از یک فرد در آن زمان و مکان انجام گیرد. بنابراین، روایات حاکی از زندگی ایشان مهم‌ترین و معتبرترین سندها برای شناخت اخلاق هستند.

سوم: این نظریه علاوه بر اینکه اسوگان را راهنمای اخلاقی می‌داند، در مراتبی از اسوگی معیار و ملاک اخلاق نیز معرفی می‌کند. اگر الگو و اسوه‌ای ملاک اخلاق قرار گرفت؛ لزوم رجوع به روایات زندگی او از ضرورتی‌ترین امور در اخلاق خواهد بود.

در جوامع مختلف روایات اخلاقی از اسوه‌ها سنت اخلاقی آن جامعه را شکل می‌دهند. بسیاری از اخلاقیات رایج در جوامع مختلف حاصل داستان‌ها و روایاتی است که مادران و پدرانمان در اوایل کودکی برای ما زمزمه کرده‌اند. این یکی از مزیت‌های نظریات الگوگرایانه و نظریه اخلاق ولایی است که با تبیین جایگاهی ویژه برای اسوگان اخلاقی در قالب ولایت، نقش روایات اخلاقی را در جایگاهی ممتاز قرار می‌دهد.

جایگاه دیگر اسوه اخلاقی، مقام تربیت و مربی‌گری است. غیر از اینکه معیار افعال و قواعد اخلاقی است، خود مانند یک طبیب می‌تواند در موارد خاص با بصیرت اخلاقی که یافته، تجویزهایی برای افراد خاص داشته باشد. این تجویزها البته در چارچوب شناختی است که عقل اخلاقی به ما داده است و مربوط به مرتبه اخلاقی غیر از مرتبه دیگر است. هیچ‌گاه ولی اخلاقی ظاهری و باطنی با هم تعارض پیدا نمی‌کنند، به همین دلیل، اگر تجویزی از سوی ولی اخلاقی ظاهری برای فردی صورت گرفت که مخالف عقل بود، یا در عقلی بودن آن گزاره مخالف باید شک کرد و یا در ولی اخلاقی بودن آن فرد!

همچنین باید به مقام مربی‌گری ولی اخلاقی توجه کرد. برخی بیانات روایی ما افراد را به سود شخصی دعوت می‌کند، برخی دیگر به سود اجتماعی، دسته‌ای به توجه به نفع دیگری و تعدادی دیگر فارغ از نتیجه و حاصل افعال، به وظیفه و تکلیف فرامی‌خواند. شاید گمان شود این گزاره‌ها مبنای هنجاری واحدی ندارد! اما این دستورات [به ظاهر متفاوت] با توجه به شناختی که ولی اخلاقی به عنوان مربی از مخاطب خاص یا دسته و گروهی خاص داشته‌اند، بیان شده است.

اسوه اخلاقی با توجه به شناخت خود از مراتب مختلف انسان‌ها و خصوصیات متفاوت آنها، برای هر یک انگیزه و دستورالعمل خاصی را اخلاقی می‌داند و تجویز می‌کند که برای مراتب و گروه‌های دیگر قابل توصیه و تجویز نیست. به اعتقاد ما می‌توان از سنت اسلامی مراتب مختلفی را برای انسان‌ها ترسیم کرد که ارزش‌ها و الزامات اخلاقی مخصوص به خود را دارند و می‌توان ابر نظریه‌ای را ترسیم کرد که بیشتر نظریات هنجاری را ذیل خود جمع می‌کند. البته در جای دیگر مفصل به این نظریه و لوازم آن خواهیم پرداخت.

ولایت ظاهری اسوه‌های اخلاقی پایان مسیر ولایت نیست؛ ولایت برای اسوه‌های اخلاقی خود مقید و مشروط به ولایت دیگری است که سرپرستی محض بوده و هیچ‌گونه سرسپردگی در آن راه ندارد. ولایت باطنی و ظاهری به دلیل آنکه شعبه‌ای از ولایت الله است، اعتبار و ارزش دارد. در روایات، ولایت ائمه مساوی با ولایت الله شناخته شده است. در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «مَنْ وَالَاكُم فَقَدْ وَالَى اللَّهَ»؛ کسی که ولایت شما را بپذیرد ولایت الله را پذیرفته است. همچنین در قرآن بیعت با پیامبر (ص)، در حقیقت، بیعت با خداوند دانسته شده است: «إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (فتح/ ۱۰). در آیه دیگر نیز راه محبوب شدن نزد خداوند، تبعیت از پیامبر (ص) دانسته شده است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران/ ۳۱).



دلیل این امر نیز بسیار روشن است. عقل مطیع محض خداوند است. پیامبران نیز که عقل مجسم هستند. همچنین پیامبران و امامان ابتدا خود به اخلاق و ادب الهی متصف و تأدیب شده‌اند که توان ولایت و سرپرستی دیگران را پیدا کرده‌اند. در دعای منقول در کتاب **الکافی** می‌خوانیم: خدایا مرا تربیت شده به تربیت خود قرار بده و تربیت رسول تو و تربیت اولیای تو، همان کسانی که آنها را با ادب و اخلاق خود تغذیه کردی! «مُتَّادِبًا بِحُسْنِ تَأْدِيبِكَ وَ تَأْدِيبِ رَسُولِكَ وَ تَأْدِيبِ أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ غَذَوْتَهُمْ بِأَدَبِكَ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶: ۵۰۷).

همان‌طور که بیان شد، در یک طرف ولایت و سرپرستی و در طرف دیگر سرسپردگی وجود دارد. اصل در ولایت اخلاقی ولایت الله است؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ إِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ: اخلاق خدایی پیدا کنید، به راستی بیشتر مردم به خاطر تقوا و خوش اخلاقی وارد بهشت می‌شوند» (طوسی، ۱۳۷۷: ۲۴۹). و فرمود: «خداوند سبحان فضایل اخلاقی را وسیله ارتباط میان خود و بندگانش قرار داده، همین بس که هر يك از شما به اخلاقی تمسک کند که او را به خدا مربوط سازد» (ورام بن ابی فراس، ۱۴۳۴، ج ۲: ۳۹۰). امام علی (ع) فرمود: «ای کمیل، خداوند کریم، حلیم، عظیم و رحیم است، ما را بر اخلاق خود راهنمایی کرده و به اخذ آن فرمانمان داده و مردم را بر آن وا داشته است» (حرانی: ۱۷۵). و فرمود: «خدای عزوجل اخلاق نیک را وسیله ارتباط میان خود و بندگانش قرار داده است. ما دوست داریم شما به خلقی که مربوط به خداست، متمسک شوید» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۱۱: ۱۹۲).

اما طریق تحقق این سرپرستی و ولایت اخلاقی معصومین، الگوهای اخلاقی و ولی باطنی هر انسانی است. تمام مراتب ولایت غیر از خداوند طریق و وسیله تحقق این ولایت اخلاقی هستند. البته این طرق و اسباب خود موضوعیت می‌یابند و قرب و شباهت به آنها مقدمه طی مراحل زیست اخلاقی و رشد می‌شود.

### ۳. ولایت الله عزوجل

در مباحث قبل مطرح شد که کارکرد اصلی عقل پذیرش و سرسپردگی به حق است. عقل از طریق فطریات و وجدانیات و الهاماتی که در آن به ودیعه نهاده شده است، حق و خصوصیات آن را درک می‌کند و در ادامه، مصداق اتم و اکمل و حقیقی حق را ذات خداوند می‌یابد. وحی نیز عقل را تأیید می‌کند و در جای جای قرآن، خداوند و آنچه از سوی او نازل می‌شود را حق می‌داند: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (حج/ ۶ و ۶۲؛ نور/ ۲۵؛ لقمان: ۳۰)



اگر ولایت باطنی و ظاهری جایگاه سرپرستی و ولایت دارند، به دلیل سنخیت نورانی آنها با خداوند دارند. همان طور که آنها نور هستند، خداوند اصل و منشأ نور آنهاست: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور/۳۵). نورانیت در اینجا نورانیت مادی نیست، بلکه منظور ظاهر بودن و مظهر بودن است. خداوند در ذات خود مخفی نیست، بلکه آشکار است و سایر اشیا را نیز آشکار می‌کند و از کتم عدم به ظهور وجود می‌رساند.

همان طور که گفته شد، عقل و الگو، اخلاق در ساحت وجود انسان و اجتماع، و حق و حقیقت شناس هستند. همه اینها به دلیل بهره‌ای است که از حقیقت و نورانیت الهی دارند. اگر آنها به عرض نورانیت و حقیقت دارند، خداوند عین نورانیت و حقیقت است.

ولی اخلاقی اصلی و ذاتی که منشأ سایر ولایات اخلاقی است، ذات خداوند متعال است: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری. ۹)، «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (بقره/۲۵۷)، «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ». (آل عمران / ۶۸) و «اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ» (جاثیه/۱۹). سرپرستی خداوند و سرسپردگی به او رنگ و بویی متفاوت از ولایت باطنی و ظاهری دارد. در اینجا بحث ولایت تکوینی در بالاترین مرتبه خود و بحث اطاعت و تبعیت از سوی سرسپردگان در بالاترین مرتبه است که تبعیت به نحو عبادت بروز می‌یابد.

خداوند در کنار ولایت اخلاقی، صاحب مقام ولایت تکوینی و تشریحی نیز هست. همان طور که دستور به انجام افعال اخلاقی می‌دهد، در مقام ولایت تشریحی مبین قوانین فقهی نیز هست و در مقام ولایت تکوینی آنها را به رشد و تعالی وجودی نیز می‌رساند: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره/۲۵۷) خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمت‌ها به سمت نور خارج می‌کند. این خارج ساختن هم به واسطه دانش‌ها و بینش‌هایی است که خداوند به مؤمنان عطا می‌کند که به نورانیت بیشتر عقل آنها می‌انجامد و همچنین به دلیل دستورات عملی اعم از اخلاقی و فقهی است که به آنها می‌دهد تا براساس آن، عمل کنند و با عمل به آن به سمت کمال حرکت کنند و هم به نحو تکوینی خود علت رشد و تکامل آنها به سوی خود می‌شود. این چنین همه شئون ولایت در خداوند جمع شده است. همین جایگاه ممتاز خداوند به عنوان ولی حقیقی و همه‌جانبه همه عالم، او را لایق عبادت ساخته است. همان‌طور که هدف از خلق انسان عبادت خداوند است،<sup>۱</sup> مهم‌ترین رسالت همه

۱. وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات/ ۵۶)



انبیا دعوت انسان به کلمه توحید و به ویژه توحید در عبادت بوده است. خلاصه پیام انبیا در آیه ۱۴ سوره فصلت این‌گونه بیان شده است: «إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ». همچنین در سوره هود اولین جمله‌ای که از هر پیامبری نقل شده، مربوط به توحید در پرستش است (هود/۲، ۲۶، ۵۰، ۶۱، ۸۴). هیچ‌گاه سایر اولیا، اعم از پیامبران، ائمه و اولیای اخلاقی، پرستش و عبادت نمی‌شوند و این جایگاه تنها مختص خداوند است. تا اینجا مشخص شد که ولایت ظاهری و باطنی مقامات، دو تفاوت عمده با ولایت الله دارد: اولاً، مقامات آنها در تکوین و تقنین امور اخلاقی محدود و غیره است، ولی خداوند این مقامات را نامحدود و ذاتی دارد.

در اینجا بایست به یک نکته مهم و سؤال برانگیز میان ولایت الله و ولایت مادون او پردازیم. صاحبان ولایت ظاهری جایگاه اسوگی برای سرسپردگان خود دارند، آیا خداوند نیز چنین مقامی دارد؟ آیا خداوند الگو و اسوه بندگان و سرسپردگان خویش است؟

روایاتی همچون این حدیث مشهور نبوی «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۸: ۱۲۹؛ طوسی، ۱۳۷۷: ۲۴۹) و روایتی که پیشتر آمد «الَّذِينَ عَدَّوْتَهُمْ بِأَدْبِكِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶: ۵۰۷)، دلالت بر این دارند که خداوند الگو و اسوه انسان است. همچنین روایات دیگری که ما را امر به تشبه اخلاقی به یکی از خصوصیات خداوند می‌کنند؛ برای مثال، روایتی از امام رضا (ع) که می‌فرماید: مؤمن باید مانند خداوند کتمان‌کننده سرّ باشد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۲۴۱).

اما نکته حائز اهمیت در پاسخ به این پرسش تفاوت گذاردن میان فضایل و امور اخلاقی در نسبت با خالق و مخلوق است؛ برخی اسماء از اختصاصات ذات الهی هستند که امکان تخلق مخلوقات به آنها محال است؛ به خصوص در اسماء اخلاقی همانند مینان، متکبر و فضایلی اخلاقی که خداوند به دلیل غنا، خالق و نامحدود بودن دارد. برخی فضایل مختص مخلوقات است و در خداوند جایی ندارد؛ مانند ایمان، تقوا، عبادت و فضایلی که ناشی از مخلوق، محدود و محتاج بودن بندگان است. برخی دیگر مشترک است، مانند کتمان سرّ، رحمت، علم و ... . خداوند در دسته سوم از فضایل الگو و اسوه انسان‌هاست.



## نتیجه‌گیری

نظریه اخلاق ولایتی نظریه‌ای فضیلت‌گرایانه - الگوگرایانه مبتنی بر فرهنگ شیعی است. در این نظریه، اخلاق فرایندی میان سرپرستی و سرسپردگی است.

خداوند ولایت اخلاقی را به نحو اتم و اکمل در حوزه تکوین و تشریح آن دارد و مادون او مناسب کمتری در اخلاق دارند. اخلاق از سوی خداوند به اولیای ظاهری و عقل انسان‌ها الهام و به آنها معرفی می‌شود. به عبارت دیگر، از یک سو خداوند، اولیای ظاهری و باطنی اخلاق به سرپرستی اخلاق به واسطه ایجاد، توسعه، تغییر و ترویج آن مشغول هستند و از سوی دیگر، سرسپردگان با پذیرش عقلانی ولایت، دلدادگی عاطفی و تبعیت از ولایت، مراتب اخلاقی را طی کرده، به رشد و تعالی می‌رسند.

نظریه هنجاری «اخلاق ولایتی» در یک جمله می‌گوید، ملاک و معیار اصلی و بنیادی اخلاق «تبعیت از ولیّ اخلاقی» است. ولیّ اخلاقی از عقل فطری انسان تا مربیان اخلاقی تا معصومین را شامل می‌شود تا به ذات اقدس الهی می‌رسد. طبق این نظریه، کاری اخلاقی است که در تبعیت از ولیّ اخلاقی باشد. نماز، روزه و ایثاری که فرد را از ولیّ اخلاقی دور کند، یک رفتار اخلاقی نیست، ولی خشم و یا استراحتی که فرد را تابع ولیّ اخلاقی سازد، رفتار اخلاقی محسوب می‌شود.

طبق نظریه «اخلاق ولایتی» فضایل ایمانی و اخلاقی از یک منبع نشأت می‌گیرند و آن ولایت الله است. همچنین اگر در نظام سیاسی هر یک از اولیای الهی از معصوم گرفته تا نایب امام، در رأس باشد، احکام او هم «احکام اجتماعی و سیاسی» است و هم چون فرد با تبعیت از آنها، تبعیت از ولیّ خود کرده است، «احکام معنوی و اخلاقی» است. در این بعد می‌توان این نظریه را هماهنگ و هم‌آواز با نظریه سیاسی ولایت فقیه دانست؛ زیرا طبق آن نظریه، فردی که در رأس حکومت قرار دارد، ولی فقیه و نایب عام امام زمان (عجل‌الله فرجه) است که طبق تبیین این مقاله جزو اولیای اخلاقی ظاهری قرار می‌گیرد.

در این مقاله به شاکله کلی این نظریه، مستندات قرآنی و روایی و تا حدودی به تناسبات و لوازم این نظریه پرداخته شد. البته مواردی دیگر درباره این نظریه مانده است که در مجال دیگری باید به آن پرداخت. برای مثال، فضایل اخلاقی در این نظریه چگونه خواهند بود و چه تقسیماتی خواهند داشت؟ فضایل اصلی و فرعی در این نظریه کدامند؟ نسبت این نظریه با





سایر نظریات فرااخلاقی و اخلاق هنجاری چگونه است؟ نسبت این نظریه و بحث حسن و قبح ذاتی چیست؟ غیر از تطابق این نظریه با فرهنگ شیعی، آیا ضرورت دیگری هم برای طرح آن وجود دارد؟

در این مقاله ادعا شد که عقل عملی در جایگاهی بالاتر از عقل نظری قرار دارد و دلیل کوتاهی نیز از روایت جنود بیان شد، اما این بحث نیاز به مجالی موسع برای پرداختن و توسعه دارد. در این مقاله بحثی گذرا درباره سنت اخلاقی و تاریخ‌مندی اخلاق بیان شد که به توسعه بیشتر در جای خود دارد نیازمند است. نورانیت و ولایت نیز از مباحثی است که در حوزه اخلاق جای کار و تحقیق دارد، ولی در این مقاله به نحو گذرا به آن اشاره شد.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم

- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق)، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه، بیروت: دار العلم للملایین، اول.

- شرتونی، سعید الخوری (۱۹۹۴م)، أقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، بیروت: مکتبه لبنان، اول.

- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۱ش) معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۸ق)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران: چاپ اول.

- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، قم: چاپ دوم.

- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۵ش/۱۹۶۶م) علل الشرائع، قم: چاپ اول.

- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴ق/۱۳۶۳ش)، تحف العقول، قم: نسخه نرم افزار نور، دوم.

- حکیمی، محمدرضا (۱۳۸۰ش)، محمد حکیمی، و علی حکیمی، الحیاه، ترجمه احمد آرام،

تهران: نسخه نرم افزار نور، اول.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، اول.

- شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، قم: نسخه

نرم افزار نور، اول.

- صادقی، هادی (۱۳۸۲ش)، درآمدی بر کلام جدید، قم: کتاب طه و نشر معارف، اول.

- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی

جامعه مدرسین حوزه علمیه، پنجم.

- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۷ش)، اخلاق محتشمی، تهران: دانشگاه تهران، اول.

- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۱ق)، مصباح المتهجد، تحقیق: علی اصغر مروارید، بیروت:

مؤسسه فقه الشیععه.

- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۴ق)، الأمالی، قم: نسخه نرم افزار نور، اول.

- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ه.ق)، کتاب العین، ۹ جلد، چاپ دوم، قم: نشر هجرت.

- فیض کاشانی، مولی محسن (۱۴۱۲ق)، الوافی، اصفهان: مکتبه الامام امیرالمؤمنین.



- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: موسسه دار الہجرہ، دوم.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۹ش)، أصول الکافی: ترجمہ مصطفوی، تہران: نسخہ نرم افزار نور، اول.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۱ش)، بہشت کافی: ترجمہ روضہ کافی، قم: نسخہ نرم افزار نور، اول.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تہران: الاسلامیہ، چہارم.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، بیروت: نسخہ نرم افزار نور، دوم.
- مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی (۱۴۰۶ق)، روضہ المتقین فی شرح من لا یحضرہ الفقیہ، قم: نسخہ نرم افزار نور، دوم.



